

به « فرهنگ » یازد ، کسی کش « خرد »  
 بود در سر و ، « مردمی پرورد »  
 فردوسی

# شهر خرد بجای شهر ایمان

منوچهر جمالی

ISBN 1 899167 12 9

KURMALI PRESS  
 LONDON

# « بنام خرد »

## شهر خرد

(جامعه و حکومتی که از خرد انسان، سرچشمه میگیرد)

## به جای

## شهر ایمان

شهری که برشالوده ایمان

به «الهی فراسوی انسان و زمین»، بنامیشود=حاکمیت الهی

هومن، که خرد خندان، و همپرس، و آشتی دهنده اعداد است، آئین جمشید، یا شیوه بینش جمشید است، و جمشید، بن همه مردمانست. در هر انسانی، جمشید هست، و این جمشید است که در شاهنامه، شهر بهشتی را درگیتی میسازد. برضد این « خرد یهشت سا ز جان پرور جمشیدیست، که ضحاک (میتراس) برمیخیزد، که کارش، بلعیدن مغز هاست. ضحاک یا میتراس، خدائست که شهر نوینی بر پایه پیمان یا میثاق، که گوهر ایمانست، بنا میکند. ضحاک بود که «شهر ایمان» را برپایه «قربانی خونی» ساخت

## جامعه و حکومت بر بنیاد فرهنگ ایران بهمن : آئین جمشید

« آئین جمشید » نام آهنگیست که بارید،  
برای روز دوم هر ماهی که « بهمن » باشد ، ساخته است

« هومن » یا « بهمن » ، دین جمشید، نخستین انسان  
یا « اصل همه انسانها » است. « دین » ، به معنای « نیروی زاینده  
بینش در انسان » است .  
« هومن » که همان بهمن است ، به معنای « خدا در خود انسان »  
است. انسان، اصل بینش و اندازه است  
در کردی، هومان ، که همان هومن و بهمن و بهمان است هم به  
معنای خدا ، و هم به معنای خودمان است

## جام جم ، همان خرد بهمنی است

در پهلوی ، جام ، yam می باشد، و هزوارش آن maana است ،  
و این هزوارش را پیشتر maanaman می خواندند ( یونکر )  
« مانمن » ، همان « مینوی مینو » ،  
یا « اصل اصلها » ، بهمن می باشد .

گفت : بنشین و جام جم درده      تا ز جام جمت کنی مستم  
گفتمش : جام جم بدستم بود      طفل بودم ، ز جهل بشکستم  
گفت : اگر جام جم شکست ترا      دیگری به از آنت بفرستم  
سخت در مانده بودم و عاجز  
چون شنیدم من این سخن ، رستم  
آفتابی برآمد از جانم      من زهر دو جهان برون جستم  
از بلندی که جان من بر شد      عرش و کرسی بجمله شد پستم  
فرید الدین عطار

ایمان به « داننده همه چیزها »  
که همه چیزها را، بی اندیشیدن (=بی خرد) ، میداند  
در اثر شك ، به توانائی خردآزماینده انسان است

ایمان به الله و پدر آسمانی و یهوه ،  
شك به « خردانسان » است  
که در آزمایش ، به بینش میرسد  
ولی  
درفر هنگ ایران  
بهمن ، اصل همه اصلها و تخم خرد است  
خرد بهمنی ، آمیخته با همه انسانهاست  
این بهمن که « به خرد » است  
و جهان را میآفریند و سامان میدهد و میآراید  
هسته هستی هر انسانیست  
خردی که تابع ایمان باشد ، خردبهمنی نیست  
جمشید با خردبهمنی ، مدنیت را میآفریند

موبدان زرتشتی  
 بهمن یا هومن را « نخستین صادر » از اهورامزدا  
 وحاجب و تابع اهورامزدا ساختند  
 بدینسان ، اصالت را از « بهمن = خرد » گرفتند

تخم همه تخمها ، یا اصل همه اصلها ، آفریده اهورامزدا شد  
 انداختن « بهمن » از اصالت ،  
 گرفتن اصالت از « خردانسان » بود  
 بهمن ، این همانی با « تخم خردکیهان » داشت  
 واز آن ، خرد همه انسانها در جهان سرشته شده بود

بدینسان استقلال و آزادی انسان  
 و حکومت و جامعه بر پایه خرد بهمنی انسان  
 محو و نابود ساخته شد

نام بهمن

« بزموئه » ، یا « اصل بزم و خنده » بود  
 بهمن ، اصل ناپیدای جهان در انسان بود  
 که در « خنده ، میاندیشید »

ز خوش دلی و طرب در جهان نمیگنجم  
 ولی ز چشم جهان ، همچو روح ، پنهانم  
 درخت اگر نبدی پا به گل ، مراجستی  
 کزین شکوفه و گل ، حسرت گلستانم  
 همیشه دامن شادی کشیدمی سوی خویش  
 کشد کنون ، کف شادی بخویش ، دامانم  
 زبامداد کسی غلملیج ( غلغلك ) میکندم  
 گزاف نیست که من ناشناب ، خندانم  
 ترانه ها زمن آموزد این نفس زهره  
 هزار زهره ، غلام دماغ سکرانم  
 مولوی

مقاله یکم ، منوچهر جمالی

# « هومنی » نه « انسان گرائی » نه « خلیفه الله » ونه « هومنیسم HUMANISM »

نوزائی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و دینی و هنری ایران ، نوزائی « بهمن » یا « هومن » است ، که هسته ژرف هر ایرانیست . یکی از نامهای بهمن ( = وهومن ، خدای اندیشه و خنده و همپرسی انجمنی و آشتی دهنده اضداد ) در یسناها ، « هومن » است . هومن ، اصل هر اصلیت . گوهر هر انسانی ، این « اصل همه اصلها » ، یعنی « هومن » است . اندیشه و بینش و اندازه ( معیارها و ارزشها ) ، از این هومن ، که بن هر انسانی است ، بر میخیزد . گوهر هر انسانی ، در هر کجا و از هر جنس و نژاد و دینی و طبقه ای که باشد ، بهمن یا هومن شمرده میشود . به احتمال بسیار قوی ، واژه هومن و هومنیسم درباختر ، از همین نام ، سرچشمه گرفته است ، چون نیایشگاههای این خدا ، زمانهای دراز ، در کرانه های آسیای صغیر که یونانیان در آنجا میزیسته اند ، بوده است .

اصطلاح « هومنیسم » ، امروزه در فارسی به « انسان گرائی » بر گردانیده میشود ، و نقل دهانها گردیده است . ولی بدبختانه

بسیاری از اصطلاحات بنیادی در ترجمه ، بارگران محتویاتشان را ، از دوش میاندازند ، و سبك و طبعا تهی از معنای اصلی میگردند . این اصطلاحات، با از دست دادن ریشه های فرهنگ اصلی خود در ترجمه، ابزار فریبگری و مکاری گروههای گوناگون در ایران میگردند. از جمله این اصطلاحات، همین هومنیسم است که به انسانگرایی برگردانیده میشود . هومنیسم در باختر ، خوشه ای از معانی جدا ناپذیر از هم دارد. این اصطلاح ، هم به بررسی و مطالعه فرهنگ باستانی یونان بطور کلی گفته میشود ، و هم خصوصا ، به تصویری از انسان گفته میشود که در اسطوره های یونان پیدایش یافته است ، و در هنر و فلسفه یونان ، پیکر به خود گرفته و لطیف ساخته شده است . این تصویر انسان را ، از فرهنگ یونانی نمیشود جراحی کرد و برید ، و بریده اش را به خارج صادر کرد، و به فرهنگهای دیگر ، با سریشم چسبانید .

فرهنگ ، روند رویشی و جوششی يك جامعه است . این تصویر انسان ، جایی جا میافتد و ریشه پیدا میکند ، که این فرهنگ، در شکلهای گوناگون، مرتبا پرورده و آموخته و امتداد داده شود. بسیج شدن فرهنگ یونانی از دوره رنسانس ( باز زائی ) به بعد در غرب ، و گسترش این فرهنگ و نفوذ شدید تصویر انسانش در جهان غرب ، رویاروی مسیحیت و یهودیت، و در تنش و کشمکش با این دو دین سامی قرار گرفت ، و این تصویر انسانست که کم کم در حقیقت، جانشین تصویر « آدم و حوای توراتی » شد، و تصویر کنونی غرب از انسان ، زیر نفوذ این تصویر ، پیدایش یافته است. این تصویر ، با زنده شدن فرهنگ یونانی در غرب ، بسیج ساخته شد. وارد کردن اصطلاح خشك و خالی « انسان گرائی » که این زمینه را از دید می اندازد ، دردی را دوا نمیکند . ما در برابر یونان ، فرهنگ ژرف و مردمی و متعالی ایران را داشتیم، و این فرهنگ ، زائیده از خودی خود ما ، یا از همان « هومن » بود. برای داشتن انسان گرائی یونانی ، نیاز به زنده ساختن « کل فرهنگ یونان » در ایران هست، که این تصویر را



در اصالتش بتواند انتقال دهد . همچنین نیاز به بسیج ساختن هنر و فلسفه و ادبیات و موسیقی و فلسفه جشن های یونان به ایران هست . ولی چنین کاری با مسئله « زدودن هویت ایرانی از ایرانیان » کار دارد که غیر ممکن است . فرهنگ ایران ، اصل « هومن » خود را ، رویاروی تصویر « پرومتئوس یونانی » دارد ، که بنیاد تصویر انسان در یونان بوده است . از این رو فرهنگ یونان ، برغم تسخیر ایران بوسیله اسکندر ، و حکومت جانشینانش ، در ایرانیان « ریشه » نکرد . تصویر انسان در ادیان سامی ، هر چند که اندکی باهم تفاوت دارند ، ولی در گوهرشان یکی هستند . فراموش نباید کرد که غالباً تفاوت‌های اندک ، به صلح و آشتی میانجامد ، بلکه سائقه امتیاز جوئی ، از آن تفاوت های نا چیز ، ورطه های سهمناک میسازند که نمیتوان بر روی آنها پلی زد . چنانکه احزاب چپ یا مذاهب اسلامی یا مسیحی اگر چه باهم ، مؤئی نازک ، تفاوت داشتند ، دشمنان خونی هم بودند ، و آن مو تبدیل به کوه میشد . تصاویر انسان در ادیان سامی ، همه استوار بر تصویر « خلق آدم و حوا بوسیله يك خالق + و بستن میثاق تابعیت با این خالق + و گناهکار بودن انسان + قربانی خونی کردن ابراهیم » قرار دارد . همان اندیشه خالق بودن ، بیان « بریدگی گوهر یهوه و پدر آسمانی و الله » از مخلوقاتش بطور کلی ، و از انسان بطور خصوصی است . و از آنجا که خالق با مخلوق ، همگوهر نیستند ، انسان و گیتی ، اصالت ندارند ، و اصالت بینش و اندازه گذاری ، از انسان ، حذف شده است .

این پیابند مستقیم همان رابطه خالق با مخلوق ، و بریدگی گوهری مخلوق از خالقست . و از همین جا ، تفاوت شگفت آور فرهنگ ایران از ادیان سامی آغاز میگردد ، چون این هومن یا بهمن که اصل همه اصلها یا « بزر درون همه بزرهاست » ، يك اصل پیدایشی درگوهر هر جانیست ، و برضد الله یا یهوه خالق است ، که بریده از جهان و انسان ، و فراسوی آنست . الله و یهوه و پدر آسمانی ، همگوهر انسانها و گیتی و زمین نیستند . در فرهنگ ایران ، انسان ، از خدا ، خلق نمیشود ، بلکه از خدا ، مانند گیاه از

تخم ، پیدایش می یابد ، و همگوهر اوست ، و همان اندازه ، اصالت و مرجعیت دارد که خدا فرهنگ یونان در باختر ، در رویارویی با مسیحیت و یهودیت ، زلزله در تصویر انسانی که مسیحیت و یهودیت ارائه میداد انداخت. ولی ترجمه هزاران اثر اندیشمندان باختر به فارسی ، که استوار بر این تنش فرهنگ یونانی با مسیحیت هستند ، و در واقع مسیحیت را به لعاب و روکش فرهنگ یونان کاسته است ، در ایران و سایر کشورهای خاور ، قادر به متزلزل ساختن اسلام ، و مهار کردن آن نبوده است، و در آینده نیز نخواهد بود. علت آن چیست ؟ علت آنست که نقشی را که فرهنگ یونان در باختر، بازی کرده است ، در شرق نمیتواند بازی کند، وگرنه گوهر یهودیت و مسیحیت و اسلام ، در برابر فرهنگ یونان، همسان و همانندند . آنچه در غرب توانست مسیحیت را متزلزل سازد، و تبدیل به روکش و لعاب ظاهریش کند ، چرا در مقابله با اسلام، کار آ نیست ؟ در شرق، این نقش را، فقط و فقط فرهنگ اصیل ایران میتواند بازی کند . جای افسوس است که این فرهنگ ، از درونسو ، در بند و زنجیر است، و هنوز نیز در زنجیر اسارت « الهیات زرتشتی » است . درست هنگامی که ما نیاز به رستاخیز این فرهنگ داشتیم، باز ابراهیم پورداود ، این فرهنگ را ، در شکل مسخ ساخته زرتشتی اش، به مردم ایران ارائه داد .

مهرداد بهار ، که برغم زحمات فراوانش، هنوز پایند اندیشه « روبنائی بودن اسطوره ها » بود ، نمیتوانست از عهده چنین کاری برآید . همین اسطوره ها ( بندهشن = شیوه درك آفرینش ازجستن بن ، درك جهان و زندگی از روند رویش آنها از بن و تخم، پیدایش نه خلقت ) شامل فرهنگ اصیل ایران هستند که موبدان زرتشتی آنها را تحریف و دستکاری کرده اند ، تا انطباق به اندیشه های تتگ و سطحی خود بدهند که می پندارند همان اندیشه های زرتشت است ، ولی از اندیشه های زرتشت ، فرسخها فاصله دارد . اینکه سرودهای زرتشت را میتوان بدون داستانهای آفرینش ( در بندهشن و گزیده های زاد اسپرم و وندیداد و یشتها ) فهمید ،

يك خيال پوچ است . ساير پژوهشگران ايراني، همه در چهار ديواره برداشتهای موبدان زرتشتی که از دوره ساسانی به ارث برده اند ، مانده اند ، و طبعاً نا خود آگاهانه، باز دارنده رستاخيز و نوزائی فرهنگ اصیل ايراند . در الهيات زرتشتی ، فرهنگ اصیل ايران ، مسخ و مثله و کوفته شده است .

پيش از هجوم اسلام ، اين فرهنگ ، چهارصد سال در زندان خفقان آور حکومت ساسانی بوده است که در واقع چیزی جز همان حکومت موبدان ( ولایت فقيه بشکل ايرانش ) نبوده است ، و سپس ارث همان موبدان زرتشتی ، به آخوندهای شيعه در ايران رسیده است . تشيع ، اسلاميست که رنگ موبدان زرتشتی را گرفته است . پیکار با ولایت فقيه و قدرت آخوندان شيعه ، پیکار با موبدان زرتشتی است ، که شالوده اندیشه های آنها را ريخته اند . پیکار با ولایت فقيه ، پیکار هزاره هاست ، چون ولایت فقيه ، ریشه در هزاره ها دارد . در چهارصد سال حکومت ساسانی ، فرهنگ اصیل ايران ، سرکوب و مسخ و مثله شده است ، و هنوز جامعه زرتشتی در ايران و هند وجود دارد که میکوشد ، فرهنگ ايران را هميشه در چهار چوب تنگ الهيات خود زندانی کند ، و خفقان فرهنگی زمان ساسانی را ، نا آگاهانه ادامه میدهد . ولی در غرب ، با آمدن رنسانس ، آخوندهای آپولو و زئوس و دمتر و آفروديت و ... ، ديگر موجود نبودند . از اين رو نوزائی فرهنگ ايران ، و بسیج ساختن تصوير انسانش ، بايد در چهار جبهه گوناگون بجنگد :

1- در برابر تحريفات و سرکوبی اسلام ۲- در برابر مسخسازی و تحريفات موبدان زرتشتی ۳- در جبهه « هومنسیم يونانی » که در همه کتابهای ترجمه شده از غرب ، نامرئی حاضرند ۴- با روشنفکران ايرانی ، که « انسان گرایی » برايشان يك پدیده بی ریشه میباشد ، و برضد فرهنگ ايراند . اين روشنفکران ، چون پیوند با مایه های اصیل فرهنگ ندارند ، نمیتوانند اندیشه های غرب را در ايران ، رویا و شکوفا سازند . هر اندیشه تازه ای را ( حتا پست مدرنیسم را که پيش از پیدایشش در غرب ، من در ايران

در آثارم ، بنیاد گذارده ام ) باید در زمین فرهنگ خود کاشت ، تا از روان و خرد و فروهر خود ، بروید .

در پایان ، نگاهی کوتاه به « هومن » و « هومنی بودن انسان » ، در فرهنگ ایران میاندازیم ، و آنرا در برابر اسلام و هومنسیم باختری ، مرزبندی میکنیم . هومن یا بهمن ، در اصل به معنای « مینوی مینو » یا « بزردرون بزر » یا « اصل درون اصل » است . بهمن ، درونی ترین و محرمترین و نزدیکترین چیز ، به انسان ، و هسته ایست که هستی انسان از آن میروید . این بزریست که « از خود » ، میروید ، و تبدیل به مردم = انسان میگردد . هومن ، تخم خود رو و خود زائیست که بن هر انسانیت . خدا که « خوا داتا » باشد ، به معنای تخمیست ( خوا = خیا = خایه = خیه ) که خودش از خودش میروید . به عبارت دیگر ، خودش ، خودش را میآفریند ، و در واقع ، واژه خدا ، به معنای « اصل » است . هر چیزی اصیلی در فرهنگ ایران ، خداست . در فرهنگ ایران ، خدا ، همان مینو یا بزر و تخم خود رو شمرده میشود . فرهنگ ایران از همان سپیده دم پیدایشش ، به گیتی و انسان ، بدین ترتیب اصالت داد ، که تصویری انتزاعی ، از تخم یا بزر یا هسته ( است ) آفرید . تخمی که از خود و به خود ، میروید ، اصل است . و خدا را چنین اصلی دانست که خودش ، چون از خودش میروید و پیدایش می یابد ، پس خودش ، اصل روشنی و اصل خنده و شادیست . پیدایش ، برابر با روشنیست ، و شکفتن ، برابر با خنده و شادیست . اکنون بن هر انسانی ، همین بهمن یا هومنست . به عبارت دیگر ، هر انسانی ، اصالت دارد . هر انسانی ، اصالت بینش دارد . اصالت گذاردن اندازه ( معیارها و ارزشها + قانون + نظم ) را دارد . از این رو ، بنیاد فرهنگ ایران ، بر اصل همپرسی یا دیالوگ میان خدا و انسانی که بنش بهمن یا هومنست ، قرار دارد .

جمشید که نخستین انسان و بن همه انسانهاست از رود آبی که « وه دایتی » نامیده میشود ، و نماد خداست میگذرد ، و بهمن ، خدای اندیشیدن و خنده ، از او پیدایش می یابد ، و بلافاصله انسان به

انجمن خدایان راه می یابد ، تا با آنها در برابری ، همپرسی کند. انسان ایرانی مانند پرومیتئوس یونانی ، نیاز به آن ندارد که دست به دزدی از اولومپ ، بارگاه خدا ، بزند که معرفت را از انسانها دریغ میدارد .

انسان ایرانی نیاز به آن ندارد برضد فرمان یهوه ، از درخت معرفت دزدی کند (تورات) . انسان ایرانی ، نیاز به آن ندارد که « خلیفه » الله گردد . « وانی جاعل فی الارض خلیفة - قرآن سوره بقره » ، برای ایرانی نفی اصالت از انسان شمرده میشود ، چون خودش ، همانقدر اصالت و مرجعیت دارد که خدایش . خلیفه کسی بودن ، نفی اصالت از خود است . آن بهمنی که نگهبان حکومت و نظمست ، بن هستی خود اوست . برای ایرانی « ولقد کرمننا بنی آدم ، سوره اسراء » ، که الله کرامت به فرزندان بنی آدم میدهد ، نفی اصالت از انسانست .

چون این کرامت که « کرمة » باشد ، همان « کرمة البیضاء » یا درخت بسیار تخمه یا « دیو دار » است که سیمرخ فرازش لانه دارد، و خودش مجموعه تخمهای همه زندگانست و خودش را در جهان میافشانند، و این همان کرامت حقیقی است. او خدائست که هرچه درگهرش هست در جهان میافشانند . معرب این واژه « کرمة » ، « قرمطة » است ، که نام جنبش پیروان زخدایان در ایران ( خرمدینان ) برضد عرب و اسلام بوده است . از این تخمها که گوهر خداست، انسان، پدید میآید . پس انسان ، خودش تخم کرامت است . انسان ، نیاز به آن ندارد که الله به او کرامتی کند . و او خود را فرزند آدم نمیشمارد ، بلکه خود را فرزند جمشید و کیومرث میشمارد ، و کیومرث ، که « گیا مرتن » یا گیاه مردم ، یا مهر گیاه باشد ، همآغوشی بهرام و سیمرخست، که بن کل کیهانست . انسان ، از تخم مهر خدایان به هم ، میروید .

**خلیفه الله شدن ، استعفا دادن از اصالت در بینش ، و اصالت در جهان آرائی است. استعفا دادن از مرجعیت و اصل اندازه بودنست .** معرفت ، در اسطوره پرومیتئوس ، مانند اسطوره آدم و حوا در تورات ، حيله گری و کلاهبرداری از زئوس و از یهوه است .

در فرهنگ ایران ، انسان ، همگوه خداست ، همپرس خداست . خدا ، حتا آموزگار اوهم نیست ، بلکه در دیالوگ با انسان ، و در آمیخته شدن با انسان ، تبدیل به انسانی میشود که اصل معرفت و اندازه است . با اصطلاح « انسان گرائی » که تهی از ریشه فرهنگی تصویر انسانست، مشتبه سازیها و فریب کاریها در جامعه، آغاز میگردد. هومنسیم را نمیشود، از آیه « لقد کرمننا بنی آدم » یا از آیه « وانی جاعل فی الارض خلیفة » ، افسون کرد. در غرب نیز هومنسیم یونانی را هیچگاه به حساب مسیحیت و یهودیت نگذاشتند ، با آنکه مهارت کافی در فن و فوت « هرمنویتیک » داشتند . هومنسیم یونانی را نمیتوان از چند آیه قرآن ، یا بدویت عرب ، بیرون کشید . قرآن و اسلام که انبان ابوهریره نیست که بتوان هر چیزی را از آن بیرون کشید . هومنسیم که در اصطلاح « انسان گرائی » چهره کمرنگ و بی ریشه میشود، با اسلام، دو مقوله متفاوتند . فرهنگ یونانی که در غرب ، لعاب و روکش مسیحیت به خود زده ، و ملقمه ای ساخته که مدرنیسم و پست مدرنیسم ، چهره تازه آنست ، هرگز نمیتواند در خاور ، همان نقشی را بازی کند که در باختر بازی کرده است .

این ملقمه یونان و مسیحیت ، هرگز نمیتواند جانشین فرهنگ اصیل ایران در شرق گردد که « خودی خود = هومن » ایرانیست. هومن، خودی خود ایرانیست ، ولو هزار خروار خاکستروگرد از الهیات زرتشتی و الهیات و فقه اسلامی روی آن ریخته شده باشد . اسلام ، این فرهنگ را هزار و چهارصد سال تا توانسته ( برغم ادعای مکر آمیز گفتگوی مدنیتهای ! ) کوبیده و پوشیده ، چون از گفتگو و همپرسی با آن میترسد . همچنین الهیات زرتشتی، پیش از اسلام، چهارصد سال آنرا مسخ و مثله و تحریف کرده است.

ولی خودی خود ایرانی که هومنش باشد ، و هسته فرهنگ زای اوست ، دست نخورده بجای مانده است ، چون هومن ، اندرونی ترین بخش هستی اوست که دست هیچ مهاجمی به آن نمیرسد. برای ایرانی ، گرائیدن به انسان ( مردم ) ، زنده کردن و

بسیج ساختن و نوزائی همین هومن است. گرائیدن به انسان ، زایانیدن خدای نهفته در انسان از انسان ، یا درك همگوهری انسان با خدا، یا درك هم اصل بودن انسان با خداست. دریافتن ویافتن آنست که انسان، خود، میتواند قانون بگذارد، خود، معیار ارزش هاست، خود میتواند نظم حکومتی و اقتصادی و اجتماعی را تعیین کند. دریافتن و یافتن آنست که هیچ مرجعی فراسوی این هومن که در ژرفای وجود اوست، نیست. دریافتن و یافتن اینست که خدا، فقط همپرس با انسانهاست ، نه حاکم بر انسانها ، و حاکمیت الهی، يك دروغ بزرگست. و بالاخره، دریافتن و یافتن اینست که خدا، خوشه انسانهاست .